

پیچیدگی‌های استقرار

زاگرس در اواخر

پلیستوسن

و اوایل هلوسن

افتاده و همین تغییرات محیطی نقش عمده‌ای را در زندگی انسانها و جابجایی آنها بازی کرده است. انطباق انسان با محیط در سرتاسر دوران پارینه سنگی بخصوص در دوران پارینه‌سنگی تحتانی و میانی از موضوعات جالب توجه باستانشناسی این دوران محسوب می‌گردد. زیرا در سایه همین انطباق با محیط است که انسانها توانستند استراتژیهای را برای بقای خود در شرایط متنوع آب و هوایی اتخاذ نمایند و بر پایه همین استراتژیها فرهنگ، هنر و شیوه های معیشت آنان نیز قابل توجه میباشند.

لغات کلیدی:

پلیستوسن - کواترنری - انسان نئاندرتال - انسان هموساپینس ساپینس

مهناز شریفی

عضو هیئت علمی سازمان میراث فرهنگی کشور

زاگرس در اواخر پلیستوسن و اوایل هلوسن :

مدارک موجود برای زاگرس عمدتاً از آزمایشات گرده شناختی در چند دریاچه کوچک مثل زریوار - میرآباد - ارومیه - لال آباد و نیلوفر بدست آمده است. برای فاصله زمانی قبل از ۴۰/۰۰۰ سال قبل هنوز مدرک مستقیمی در دسترس نیست ولی میتوان گفت که از حدود ۱۲۵ تا ۴۰ هزار سال قبل شرایط زیست محیطی در آسیای غربی بطور کلی چند مرحله اصلی را طی کرده و به احتمال دقیقاً آن چیزی نبوده که امروزه هست. ممکن است در فواصل زمانی سردتر پوشش گیاهی و حیوانی که با تغییرات ارتفاعی خود را تطبیق میدهند به ارتفاعات پست تر رانده شده باشند.

طی آخرین یخبندان و قبل از ۲۵ هزار سال گذشته آب و هوای زاگرس و شرق ترکیه خیلی سرد نبوده (در مقایسه با دوره بعد) ولی رطوبت کافی برای رشد درختان وجود نداشته. در فاصله ۱۷۹۰۰ تا ۱۲۸۰۰ سال قبل میزان تبخیر آنها کاهش یافت و این واقعه بر روی سطح آب دریاچه ها تاثیر گذاشت. همچنین بین ۱۵ تا ۱۰ هزار سال قبل در زاگرس با غیبت کامل گرده های درختی در زریوار مواجه هستیم.

درآمد :

پلیستوسن بخش اول و عمده کواترنری میباشد. دوره کواترنری از حدود ۲ میلیون سال پیش آغاز و تا به امروز ادامه دارد. این دوره خود متشکل از دو عصر پلیستوسن و هلوسن میباشد که اولی تا ده هزار پیش ادامه داشته است و از آن تاریخ به بعد در دوره هلوسن هستیم (Ruth D, White house, 1983).

قبلاً عقیده بر این بود که طی عصر پلیستوسن چهار یخبندان عظیم اتفاق افتاده اما اکنون رای غالب آن است که حداقل ۲۰ یخبندان طی ۲/۵ میلیون سال گذشته رخ داده است. آغاز و پایان این یخبندانها ناگهانی بوده و احتمالاً ۹۰ درصد از دو میلیون سال گذشته را پوشش داده است (Deniel 1998).

دورانی که در بستر آن پارینه‌سنگی قرار گرفته، از نظر اعصار زمین‌شناختی کواترنری نام دارد. برای نخستین بار در این دوران است که انسان با فرهنگ در روی زمین ظاهر می‌شود. کواترنری همچنین بستر تغییر و تحولات شدید آب و هوایی است. عمده‌ترین یخبندانهای نهایی کره زمین در این عصر اتفاق

از مجموع اطلاعات بدست آمده درباره زاگرس اینگونه استنباط میشود که بیشترین خشکی و سرما بین ۳۰/۰۰۰ سال قبل تا ۱۲/۰۰۰ سال قبل وجود داشته و سپس این سرما رو به کاهش رفته است ولی خشکی هوا ادامه پیدا کرد. دمای هوا بین ۱۰ تا ۵۰۰۰ سال ق م به حداکثر رسید و پس از آن کمی کاهش یافت. در اوایل هلو سن پوشش گیاهی در زاگرس در مقایسه با نقاطی مثل لوانت با تاخیر نسبتاً زیادی صورت گرفت. مثلاً جنگل کاج و بلوط در سواحل مدیترانه از ۱۰۰۰۰ سال قبل شروع به گسترش کرد ولی این روند برای زاگرس تا ۷۰۰۰ سال قبل به تاخیر افتاد.

علاوه بر داده های رسوب شناختی و گرده شناختی الگوهای موجود برای شرایط اقلیمی اواخر پلیستوسن و کمیت و کیفیت داده های باستان شناختی در زاگرس نیز همه حاکی از یک دوره رکود طولانی قبل از آغاز فعالیت جدی انسان هموساپینس سایپنس در این منطقه میباشد.

حدود ۴۰ هزار سال پیش آب و هوای منطقه زاگرس و اطراف آن سرد و خشک و احتمالاً کمی سردتر از اواخر دوره فرهنگی موسترین و قطعاً سردتر و بسیار خشک تر از امروز بوده و فقط نواحی جنوبی در طول خلیج فارس از آب و هوای ملایمی برخوردار بوده است. این وضعیت سرما از ۳۰۰۰۰ سال پیش به بعد بدتر هم شد و تا ۱۲ هزار سال قبل بطول انجامید. در طی این دوره سرما ارتفاعات زاگرس خشک و بدون درخت بوده، در دره ها فقط درخت بید و گز می روید و اثری از درخت بلوط و پسته نبود. سرمای شگرف ۲۰ تا ۳۰ هزار سال پیش باعث ایجاد یخبندان و حداکثر سرما در ۱۸ هزار سال قبل شده با وجود این اطلاعات هنوز دانش ما درباره الگوهای متغیر بارش و وزش باد در عصر پارینه سنگی که به میزان نامعلومی و منطقه به منطقه فرق میکرد محدود میباشد. از ۱۲ هزار سال قبل از م به بعد هوا گرمتر شد، اگر چه شرایط زیست محیطی بصورت خشک باقی ماند. طی ۱۰ تا ۹ هزار سال ق م درختان شروع به رشد و گسترش کردند بخصوص

درخت پسته همراه با کمی درخت بلوط در مقابل درخت سردسیری آرتمیزیا کاهش یافت (Smith 1986).

در اوایل هلو سن ما شاهد آخرین رد پا از شکارگران و گردآورندگان در زاگرس هستیم. از اوایل دوره هلو سن نیز در عصر پس از یخبندان به سر میریم و تغییر دمای شدید و درازمدت شبیه به آنچه که در عصر پارینه سنگی وجود داشته گزارش نشده است.

بطور کلی نقطه شروع پارینه سنگی میانی در ایران را نمی توان با دقت تعیین کرد اما می توانیم آن را بین ۱۰۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ سال قبل قرار دهیم که مقارن با سرد شدن ارتفاعات در آخرین دوره بین یخبندان می باشد (Smith / 1986). تحولات زیست محیطی مقطع زمانی فوق در ایران دقیقاً معلوم نیست ولی می توان تصور نمود، که میزان دمای هوا افت کرده و شرایط خشک و نیمه خشک در بیشتر سرزمینها مسلط گشته است. فقط در پایان دوره پارینه سنگی میانی است که اطلاعات دقیق تری از آب و هوای منطقه در دست داریم و بخش عمده این اطلاعات را مدیون آزمایشات گرده شناسی در دریاچه های زیروار، میرآباد و وان هستیم (Van ziest and Bottema 1991). تمام این دوره به اضافه بخشی از دوره قبل و تمام دوره های بعد تا آغاز عصر هولوسن از نظر آب و هوایی در فهرست ایزوتوپ های ۲ و ۳ اکسیژن قرار می گیرند که یخبندان و سرمای عمومی بر بسیاری مناطق جهان حاکم بوده است!

در این زمان سطوح خط برف پایین آمد و سطح آب خلیج فارس نیز کاهش یافت سولکی تلاش کرد تا از طریق آزمایشات گرده شناختی اطلاعاتی دقیق درباره وضعیت آب و هوایی زاگرس مربوط به ۴۰۰۰۰ سال به بعد بدست آورد (Smith / 1986 / Lindly / 1991).

از تدابیر معیشتی و استقراری در این دوره مطلب دقیقی نمی توان ارائه داد و نیاز به مطالعات و داده های بیشتری دارد. اگر چه شیوه تهیه آتش در آن زمان مشخص نیست ولی مدارکی مبنی بر استفاده از آتش به دست آمده و کارکرد دقیق

اتفاق انسان‌شناسان، این فرهنگ در حدود ۳۵۰۰۰ - ۴۰۰۰۰ سال پیش پایان یافته‌است. بنابر این منطقی به نظر می‌رسد که طول این دوره فرهنگی در ایران را بین شصت تا پنجاه هزار سال پیش تصور کنیم!

محل‌های باستانی معرف این دوره فرهنگی در ایران، بیشتر مناطق رشته جبال زاگرس، نواحی آذربایجان، کردستان و لرستان شناسایی شده‌اند. در مازندران، خراسان و خوزستان نیز آثاری از این دوره به دست آمده است. در ناحیه لادیز در بلوچستان که مرکز فرهنگ لادیزیان می‌باشد هنوز آثاری از دوره‌موسترین گزارش نشده است. از نقاط باستانی پراکنده در ایران از قبیل جهرم فارس و محلی واقع در دره کرد نزدیک شیراز و همچنین نزدیک تل‌ابلیس در کرمان و یا غار تمتمه در نزدیک دریاچه ارومیه نیز آثار دوره موسترین شناسایی شده است. در غار که آرام I در گرگان نیز آثاری مشابه آثار موسترین جبال زاگرس به دست آمده است. چند نمونه ادوات سنگی نیز از مناطق رسوبی دشت تهران بوسیله ریین گزارش گردیده است!

به عکس مدارک نسبتاً فراوان و ثبت لایه‌نگارهای طولانی از فرهنگ‌های پارینه‌سنگی میانه درلوانت، دره‌ها و کوهپایه‌های زاگرس بطرف شمال و شرق دشت بین‌النهرین، تاکنون مدارک نسبتاً کمی از این مرحله از تحول بشری به دست داده اند. این قلت مدارک تا حدودی به خاطر اکتشافات و حفاری‌های اندک باستان‌شناختی در این منطقه است. قابل توجه است که ذکر کنیم هر اقدامی برای یافتن آثار متعلق به پارینه‌سنگی میانه در زاگرس صورت گرفته، عملاً به کشف محوطه‌های مربوط به این دوره انجامیده است!

در واقع مطالعات پارینه‌سنگی در زاگرس دیر شروع شد و زود به پایان رسید، اگر چه طی چند سال اخیر حرکات اکتشافی و بررسی‌های سطحی محوطه‌هایی در زاگرس صورت گرفته جوایگوی نیازهای پژوهش پارینه‌سنگی زاگرس در ایران و جهان نیست. زاگرس از منظر تحقیقات پارینه‌سنگی منطقه‌ای است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و اشتیاق محققین برای

آن نیز مشخص نشده است. در دیگر نقاط دنیا آثار استفاده از اجاق درغارها به خوبی به اثبات رسیده، اما چنین مدارکی برای ایران هنوز وجود ندارد (Smith/1986)!

برخی از محوطه‌های این دوره دارای لایه‌بندی هستند و از آنها ابزارسنگی، بقایای استخوانی حیوانات، اندک بقایای گیاهی به اضافه یک قطعه فسیل انسانی به دست آمده است. نظر به اینکه این دوره در حوزه عملکرد تاریخگذاری کربنی قرار دارد، قدمتهای مشخص شده مطمئن‌تر است. در این دوره برای اولین بار شاهد استقرار نسبتاً وسیع انسان در ناحیه زاگرس هستیم و صرف‌نظر از چند محوطه منزوی حدود ۲۰ محوطه پارینه‌سنگی از ایران گزارش شده است (Smith / 1986)!

بیشتر محوطه‌ها در منطقه زاگرس واقع شده، که مهمترین آنها نه در زاگرس ایران بلکه در زاگرس عراق (شانیدر) قرار دارد! بیشتر ابزارها و تولیدات سنگی این دوره را می‌توان از نوع موسترین طبقه‌بندی کرد. تولید این نوع ابزارها از غرب اروپا تا شمال آفریقا و خاور نزدیک تا آسیای مرکزی رایج بوده است! (Bar - Yosef/ 1992)!

در این نوع ادوات سنگی بزرگ گذشته مانند تبرهای دستی، شکاف دهنده‌ها و یا ادوات قلوه‌سنگی تقریباً وجود نداشته و از بین رفته‌اند. ادوات ظریفتری مانند رنده‌ها، ادوات نوک‌تیز، مته‌های سنگی از نوع متداول این دوران می‌باشند. نوع و روش لوالوا برای تهیه تیغه‌ها از سنگ مادر در منطقه زاگرس کمتر رایج بوده ولی در دشت خوزستان در مکانهای روباز دشت بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. تقریباً تمام اجتماعات مسکون در این دوران را می‌توان در گروه موسترین طبقه‌بندی نمود و شباهت کاملی به نوع مشخص موسترین در اروپا دارند. البته تفاوت‌هایی بین اجتماعات مسکون در غارها و یا در هوای آزاد و دشتهای در بافت زندگانی آنها مشاهده می‌گردد که مولود وضع محیط مجاور و یا منابع سنگی موجود در اطراف این اجتماعات می‌باشد (Smith / 1986)!

هر چند تاریخ دقیق افول فرهنگ‌دارای دست‌افزار نوع موستری در ایران کاملاً روشن نیست ولی به نظر اکثر قریب به

کاوش در این منطقه به خوبی بیانگر همین نکته می‌باشد (پلوه‌ای / ۱۳۸۱).

مطالعات و کاوشهای پارینه سنگی در ایران و بخصوص زاگرس پس از جنگ جهانی دوم با حفاری غار بیستون توسط کارلتون کون شروع شد و در سالهای بعد محوطه‌های دیگری در نقاط مختلف در زاگرس انجام شد. اولین حفاری پارینه سنگی در زاگرس توسط دورتی گارود و در غار هزار مرد در عراق انجام گرفت. از لایه C در این غار دو تیر دستی و بقایای استخوانهای سوخته بدست آمد. اما یکی از بهترین مدارک در زاگرس مجموعه ابزاری است که از درون لایه های تراس رودخانه ای در برده بلکه عراق بدست آمده است!

(Lindly , 1994, Hours 2000, Delson 1997, Smith 1986). و شرقی ترین نمونه از آشولیان متاخر میباشد. این محوطه در ارتفاع ۷۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد و در سال ۱۹۵۱ توسط هاو و رایت بصورت نه چندان گسترده حفاری و آزمایش شده. لایه ها ظاهراً دست نخورده و از شویندگی ها در امان مانده بودند (Lindly 1997, Smith 1986).

مجموعه‌هایی که در زاگرس دست آمده‌اند، دسته‌ای از صنایع سنگی کاملاً یک شکل را نشان می‌دهند که با صنایع سنگ پارینه‌سنگی میانه در لوانت بسیار متفاوت است. بخاطر سیمای یکسان و مشخص این سنگها آنها را تحت عنوان #موستری زاگرس # نامگذاری کرده‌اند. آنها از قطعات نسبتاً کوچک کالسدونی Chalcedony و رادیولاریت Radiolarite و مواد مشابه با آنها ساخته می‌شدند. در نتیجه ابزارها، تراشه‌ها و سنگ هسته‌ها معمولاً کوچکتر از محصولات سنگی لوانت هستند. به علاوه بیشتر این ابزارهای سنگی آنقدر تراش دوباره و چندباره خورده بودند تا در نهایت به یک تکه سنگ کوچک غیرقابل استفاده مبدل شده بودند. به علت همین عمل کوچک کردن به میزان زیاد، برای ما مشکل است که الگوهای تراشه‌سازی در اکثر محوطه‌ها را بازسازی کنیم و دانش ما درباره تولیدات سنگی این محوطه‌ها کاملاً

محدود مانده است. حال به نظر می‌رسد که به عکس تفاسیر قبلی استفاده گسترده‌ای از فن‌آوری سبک لوالوایی در این صنایع وجود داشته اما از آنجا که تراشه‌ها و سنگ هسته‌های لوالوایی در معرض تراشکاریهایی مجدد زیادی قرار گرفته‌اند، مدارک مربوط به این فن‌آوری از بین رفته است (Jelinek/1994). البته عنوان موثرترین یک عنوان فراگیر است و به هیچ وجه دسته بندی یکنواختی از ابزارهای غرب اروپا، شمال آفریقا، خاور نزدیک تا آسیای میانه و جنوبی را تشکیل نمیدهد (Smith 1986)!

بطور کلی با حفاری محوطه‌های دارای آثار موسوم به پارینه‌سنگی میانی، بر میزان داده‌ها و اطلاعات باستانشناختی، افزوده شده و این بخش از پارینه‌سنگی در وضعیت نسبتاً بهتری قرار گرفته است. در این دوره منطقه زاگرس همچنان بیشتر از بقیه نقاط ایران دارای آثار می‌باشد و پراکندگی آن نیز بیشتر است. در این مقطع برخلاف قبل که بیشتر آثار از محوطه‌های روباز به دست آمده بود، هر سه نوع محوطه یعنی غار، پناهگاه صخره‌ای و روباز وجود دارند. از این دوره بقایای حیوانی به اندازه کافی و اندک بقایای گیاهی نیز کشف شده است. اولین بقایای قابل ملاحظه از استخوان و اسکلت انسان در زاگرس، متعلق به این مقطع زمانی است و از غار شانیدر عراق به دست آمده است. گاهنگاری مربوط به این فاصله زمانی هم به دلیل آزمایشات وهم به لحاظ قیاس‌ها در وضعیت نسبتاً بهتری در مقایسه با قبل قرار دارد. می‌توان از مجموعه ابزار صحبت به بیان آورد و حتی بین مجموعه ابزارها تشابهات و تمایزاتی قائل شد. در این مقطع زمانی ظاهراً اولین سکونت نسبتاً گسترده در زاگرس به وقوع پیوسته است (Olszewski and Dibble and/1993).

مهمترین محوطه‌های این محدوده زمانی در زاگرس عبارتند از شانیدر و هزار مرد در عراق و بیستون، خر، کنجی، ورواسی و گراجنه در ایران. همانند دوره قبل مهمترین این محوطه‌ها شانیدر در زاگرس عراق قرار دارد که طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ توسط سولکی حفاری شد. مهمترین بقایای انسانی،

حیوانی، گیاهی و ابزاری زاگرس از این محوطه کشف شده است. گزارش کامل این محوطه هنوز به چاپ نرسیده است (Lindly 1997 / Smith 1986)!

اکثر محوطه‌ها بصورت لایه‌بندی وجود دارند که در بعضی موارد با عوامل طبیعی و حیوانی تخریب شده است. موجودیت انسان نائدرتال در این دوره با بقایای غنی غار شانیدر به اثبات رسیده است (Solecki 1963 / Smith 1986)!

اما هنوز از حضور انسان هموساپینس یا Anatomically AMH Modern Human اثری کشف نشده است. بطور کلی در این دوره تنوع ابزار در سطح جهان زیاد و تأکید اصلی بر روی انواع تراشه‌ها می‌باشد و ابزار بزرگ مثل تبر دستی، تیشه و... تقریباً ناپدید شده است. از ابزارهای رایج این دوره در جهان قدیم می‌توان به خراشنده‌ها، کنگره‌دارها، سوراخ کننده‌ها و تاحدی اسکنه‌ها اشاره کرد. در این دوره فن‌آوری لوالوایی که از پارینه‌سنگی تحتانی جهان کهن و با ابزارهای آشولین شروع شده بود، اهمیت فراوانی می‌یابد. اگر چه شاید همه ابزارهای مکشوفه از این دوره در ایران را بتوان تحت عنوان موسترین طبقه‌بندی کرد، تفاوت‌های عمده‌ای بین ابزارهای مکشوفه از غارها و محوطه‌های روباز به چشم می‌خورد. یکی از تفاوت‌های بین ابزارهای موستری لوانت و زاگرس فراوانی فن‌آوری لوالوایی در لوانت و فقدان یا کمبود آن در بین ابزارهای زاگرس می‌باشد. اگرچه طی دهه‌های اخیر بر سر این مسأله بحث‌هایی انجام شده، مسلم آن است که تعریف لوالوایی با مفهوم محدود و نه آنطور که دیبل آن را گسترده‌تر می‌داند، زاگرس را در ردیف فقیرترین مناطق پارینه‌سنگی از لحاظ فن‌آوری لوالوایی قرار می‌دهد چنین فن‌آوری در دوره قبل در لوانت نیز وجود داشته ولی در زاگرس به کلی غایب بوده است (Lindly 1997 / Smith 1986)!

نکته دیگری که هنوز در پرده ابهام باقی مانده آن است که آیا سنت‌های قبلی ابزارسازی در زاگرس مستقیماً به ابزارهای موستری تکامل یافتند یا اینکه صنایع موستری نتیجه صدور فرهنگ از نواحی دیگر است و یا ترکیبی از هر دو. برای تکامل

سنت محلی قدیمی به سبک موستری هنوز مدرک کافی در دست نیست. در هزار مرد عراق چند تبر دستی کوچک همراه ابزار موستری به دست آمده که شاید دلیلی بر تکامل محلی باشد، اما نمی‌توان آن را شکلی از آغاز پارینه‌سنگی میانه در زاگرس نیز دانست. تاریخ دقیق زوال صنایع موستری معلوم نیست. ولی احتمالاً این واقعه پس از حدود ۴۰۰۰۰ سال قبل رخ داده است. یکی از ویژگی‌های دست ساخته‌ها همگونی قابل ملاحظه در بین متعلقات زاگرس با بقیه نقاط ایران است. یعنی تبر دستی‌ها کم و کوچکند، فن‌آوری لوالوایی بطور پراکنده وجود دارد و همچنین تأکید زیادی روی پیکانه‌ها به چشم می‌خورد. با وجود این انواع ابزارها چندان زیاد نیست. در زاگرس و ایران تمایل زیادی به ساخت ابزارهای کوچک، ضخیم و باریک نسبت به ابزارهای بزرگ، نازک و پهن لوانت مشاهده می‌شود و به طور کلی هر آنچه در موستری ایران و عراق وجود دارد حاکی از یک گونه متمایز منطقه‌ای در آسیای غربی است (Smith 1986 / Lindly 1997)!

فهرست غذایی بشر در این دوره متنوع‌تر شده، بقایای حیوانی اقلامی نظیر لاک‌پشت، روباه، گرگ، خرس، کرگدن، بز و گوسفند و... را در بر می‌گیرد!

متأخرترین بقایای اسکلتی تاریخگذاری شده در زاگرس که از شانیدر به دست آمده متعلق به ۴۴۰۰۰ سال قبل می‌باشد و از آن به بعد تا آغاز عصر هولوسن در حدود ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد در زاگرس ایران و عراق هیچ بقایای انسانی به دست نیامده است. و مدرکی دال بر حضور انسان هموساپینس از این دوره کشف نشده است!

اما در مجموع می‌توان گفت محوطه‌های بسیار کمی از زاگرس به صورت کامل تشریح شده و هیچ اطلاعاتی درباره اختلاف احتمالی مکانی و زمانی بین صنایع سنگی آن در دسترس نیست. فقط مجموعه‌های اندکی توصیف شده‌اند، بدون اینکه امکان یک مقایسه کمی را فراهم نموده باشند. در ارتباط با این موضوع می‌توان از اقدامات اولیه اسکینر بر روی آثار به دست آمده از محوطه‌های شانیدر لایه D و هزار مرد و

محوطه‌های ایران یعنی کنجی و بیستون را نام برد. همچنین برای گاهنگاری زاگرس اجباراً باید به گاهنگاری محوطه‌های اطراف از جمله غار کارابین در ترکیه نیز مراجعه کنیم. در زیر لایه‌های موستری این غار با استفاده از آزمایش ESR / Electron Spin Resonance بر روی رسوبات تراورتن قدمتی معادل ۱۳۰ تا ۱۱۰ هزار سال قبل به دست آمده است. دیگر مطالعات مربوط به این زمینه شامل تحقیقات آکازاوا ۱۹۷۵ در شانیدر D، دیبل ۱۹۸۴ در بیستون و بیولی ۱۹۸۴ در هومیان ایران است. همه این مطالعات صنایعی را نشان می‌دهند که تأکید زیادی روی پیکانهای موستری کراراً اصلاح شده، خراشنده‌های ساده، خراشنده با شکل متقارب و قطعات کوچکی که بسیار تراشه‌برداری شده‌اند، دارد. (Olzewski and Dibble / 1993 / Jelinek , 1994)!

بطور کلی از اولین تلاشی که برای کشف فرهنگهای پارینه‌سنگی در زاگرس صورت گرفت بیش از نیم قرن می‌گذرد. از آن زمان تاکنون، فعالیتهای دیگری به شکل بررسی یا حفاری از سوی گروههای مختلف باستانشناسی صورت گرفته که نمی‌توان گفت کافی بوده است. عمده‌ترین و مقبول‌ترین نتیجه‌ای که از اولین حفاریهای زاگرس (به‌عنوان مثال حفاری بیستون توسط کون) به دست آمد، این بود که در منطقه زاگرس ابزار موسوم به موسترین وجود دارد و احتمالاً متعلق به دوره پارینه‌سنگی میانی می‌باشد. در همان دهه اول حفاری در زاگرس ایران و نیز براساس حفاریهای سولکی در عراق، مشخص شد که قدمت این ابزارها احتمالاً بین ۵۰ تا حدود ۸۰ هزارسال است. حال که حدود نیم قرن می‌گذرد، از نظر دانسته‌های پارینه‌سنگی زاگرس، تقریباً هیچ تغییر جدی حاصل نشده است. پارینه‌سنگی تحتانی و فوقانی به کلی دربرده ابهام قرار دارد و تکلیف پارینه‌سنگی میانی نیز چه از نظر گاهنگاری و چه به لحاظ تعریف و طبقه‌بندی مقبول ابزارها و دست‌ساخته‌ها، دقیقاً مشخص نیست. الگوهای معیشتی ارائه شده نیز که طبیعتاً بر پایه اطلاعات ناکافی و ناقص قرار دارند، نمی‌توانند اعتبار چندانی داشته باشند و هنگامی که عدم اطلاع

از نوع انسانهای فعال در پارینه‌سنگی میانی و فوقانی زاگرس را به مشکلات فوق اضافه کنیم، وضعیت اضطراری این بخش مهم از باستانشناسی در منطقه زاگرس را درک خواهیم کرد. در حال حاضر هیچ محوطه‌لایه‌بندی شده معتبری در زاگرس وجود ندارد که بتوان ابزارها و دست‌ساخته‌های مکشوفه از سطح را با آن مقایسه کرد. تقریباً هیچ بقایای بدرد بخوری از جسد انسان کشف نشده و آثار آتش و خاکستر نیز به ندرت به دست آمده است. باستانشناسان و باستانشناسی جدید نیز اطمینان چندانی به نتایج حاصله از حفاریها و بررسی‌های چند دهه قبل ندارند و تلویحاً یا صریحاً آنان را فاقد ارزشهای لازم اعلام کرده‌اند. در چنین وضعیتی تقریباً هر آنچه که درباره پارینه‌سنگی زاگرس نوشته می‌شود نوعی تکرار و دور باطل است زیرا مواد اولیه مطالعات و بررسی‌ها ناقص و نامطمئن می‌باشد!

جمعیت‌های پارینه‌سنگی فوقانی اروپا در یکی از سردترین دوره‌های این قاره گذران زندگی می‌کردند و بدون آتش و مکانهای سرپوشیده و همچنین برنامه‌ریزی برای تأمین آذوقه ادامه زندگی امکان‌پذیر نبود. این جمعیت‌ها و جمعیت‌های ساکن در لوانت که از آب و هوای نسبتاً معتدل‌تری برخوردار بودند مراحل مختلف فرهنگهای پارینه‌سنگی فوقانی را با موفقیت پشت سر نهادند. برخی از این جوامع نه تنها موفق شده بودند که احتیاجات اساسی زندگی خود را تأمین کنند، بلکه فرصت می‌یافتند به خلق دست‌ساخته‌ها و نقشیهای بپردازند که واجد ارزشهای زیبایی‌شناختی و هنری زیادی هستند. بین ۲۰ تا ۳۰ هزارسال پیش این جمعیت‌ها استقرارهایی را ایجاد کرده بودند، به زعم برخی باستانشناسان می‌توان آنها را حتی روستا نامید. آنها از استخوانهای بزرگ حیوانات برای خود کلبه‌هایی می‌ساختند و از همین استخوانهای برای سوخت نیز استفاده می‌کردند. از این جوامع ردیف اجاقهای پخت و پز، اشیاء هنری استخوانی و عاجی، نقاشیهای غاری و آثار تدفین همراه با اشیاء تزیینی به دست آمده است. در لوانت نیز کمابیش شاهد چنین پدیده‌ای هستیم.

جز اینکه در اینجا آثار هنری شاخی و استخوانی به ندرت کشف شده است. انسانهای پارینه‌سنگی فوقانی در اروپا و لوانت به راحتی مسافت‌های ۴۰۰ الی ۷۰۰ کیلومتر را به صورت هدفمند طی می‌کردند و برای فصول مختلف سال در محوطه‌های مختلف الگوهای حرکتی مناسب تدارک دیده بودند. در برخی نقاط لوانت پیشنهاد الگوی بیلاق و قشلاق از دشت به کوهپایه و بالعکس برای این جمعیت‌ها به هیچ وجه غیرمنطقی نیست!

در مورد رابطه هموساپینس ساپینسها با نئاندرتالها هیچ چشم‌انداز روشنی وجود ندارد. حفاریهای متعدد نشان داده که آنها مدت‌زمانی نسبتاً طولانی معاصر هم بوده‌اند ولی مدرکی حاکی از همزیستی آنها با هم و زیر یک سقف به دست نیامده است. انتساب انقراض نئاندرتالها به سرما و آب و هوا چندان معقول به نظر نمی‌رسد، زیرا نئاندرتالها در آن واحد، مکانهای متنوعی برای زیستن در اختیار داشتند: از آسیای میانه و زاگرس تا لوانت و اروپا. تصور یک عامل بیولوژیکی برای انقراض نئاندرتالها معقول‌تر از عوامل زیست‌محیطی می‌باشد!

حال می‌خواهیم به این مسأله بپردازیم که چرا در زاگرس مدارک باستانشناختی بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی است که در اروپا و لوانت در عصر پارینه‌سنگی فوقانی شاهد بوده‌ایم؟ با در نظر گرفتن مختصری که در سطور فوق بیان شد، می‌توان نسبت به توانایی‌های انسان هموساپینس ساپینس اطمینان کرد که آنها تحت شرایط سخت و مختلف قادر بوده‌اند بقای خود را حفظ کنند و حتی فراتر از آن روند. پس چرا در زاگرس چنین نشد؟ چرا پارینه‌سنگی فوقانی زاگرس در بهترین وضعیت خود فقط یک علامت سؤال و در بدترین شکل، یک صفحه سیاه است؟ آیا شدت سرما و یخبندان آن قدر بوده که حتی انسانهای هموساپینس ساپینس نیز تاب نیاورده‌اند؟!

اما در دامنه‌های جنوبی زاگرس و به سوی جنوب مکانهای مناسب‌تر با منابع آب و پوشش گیاهی و حیوانی لازم برای بقا موجود بوده، اما ظاهراً آثری از زندگی متراکم و فعال در پارینه‌سنگی فوقانی به چشم نمی‌خورد. چرا ظرافت و همگونی

و خاصیت استاندارد بودن بین ابزارهای باقی‌مانده در زاگرس ناچیز است؟!

مجموعه‌ای از سؤالات مشابه که هنوز جواب قابل قبول نیافته‌اند، وسوسه تصور عدم حضور انسانهای هموساپینس ساپینس طی دوره‌های پارینه‌سنگی میانی و فوقانی را در زاگرس ایجاد می‌کند، بدین معنی که چگونه می‌توان مطمئن شد در دوره‌های پارینه‌سنگی میانی و فوقانی زاگرس آیا اصلاً انسان هموساپینس ساپینس وجود داشته است؟ آیا می‌توان آثار و ابزارهای باقیمانده از پارینه‌سنگی زاگرس را فقط منسوب به نئاندرتالها دانست؟ شواهدی که تاکنون به دست آمده، جواب منفی به این سؤال را زیرسایه شک و تردید قرار می‌دهد. نمی‌توان صرفاً به تیغه‌سازی در پارینه‌سنگی زاگرس دل خوش داشت و آن را دلیل محکمی بر حضور انسان هموساپینس ساپینس در پارینه‌سنگی فوقانی زاگرس دانست. چرا که می‌دانیم حضور آثار و ابزار پارینه‌سنگی فوقانی در کنار انسان نئاندرتال نیز به ثبت رسیده، (سنت سزار فرانسه) و حتی ردیف‌های این انسان تا ۲۷۰۰۰ سال قبل را نیز در اختیار داریم (تشیک‌تاش ازبکستان) از طرفی معدود آزمایشات کربن ۱۴ که در غارهای کنجی و یافته و شانیدر انجام شده، تاریخ‌هایی کهن‌تر از ۲۵۰۰۰ سال قبل را ارائه داده‌اند و برای مقطع زمانی بین زمان فوق و حدود ۱۲۰۰۰ سال ق.م، در زاگرس چیزی وجود ندارد!

نگارنده بر این اعتقاد است که کلیه ابزارهای پارینه‌سنگی زاگرس باید در چهارچوب انتساب آنها به انسانهای نئاندرتال بررسی شود و هر الگوی معیشتی و استقراری که در این رابطه ارائه می‌شود، نکته فوق در آن لحاظ گردد. شاید به همین دلیل است که هیچ یک از الگوهای ارائه شده برای زاگرس واجد مدارک و شواهد لازم نمی‌باشند!

محوطه‌های پارینه‌سنگی حفاری شده در زاگرس همانگونه که اشاره شد، به جز برخی گونه‌های ابزارهای تراشه‌ای و تیغه‌ای، آثار دیگری از حضور انسان به دست نداده است. یعنی در اینجا مانه با تدفین و نه بقایای استخوانی انسان و اجاق و

سریانه‌های ساخت انسان سروکار داریم. مهمتر از این، شناخت و کسب آگاهی درباره مدت استفاده از محوطه‌های حفاری شده می‌باشد. در محوطه‌هایی نظیر وارواسی، بیستون، کنجی، یافته، گراگره و... هر کدام با چند متر لایه‌های حاوی دست ساخته‌های سنگی و استخوان‌حیوانات، بسیار مهم است که بدانیم این لایه‌ها ظرف چه مدت‌زمانی روی هم انباشته شده‌اند. واضح است که فعالیت انسان در غار یا پناهگاههای صخره‌ای همانند ساخت و ساز او در پناهگاههای روباز، بقایای رسوبی چندانی از خود به جای نمی‌گذارد، زیرا انسان پارینه‌سنگی زاگرس از این غارها و پناهگاههای صخره‌ای، بیشتر به عنوان مکانهای موقتی و گذری استفاده کرده است نه دائم. اطلاعات ما در این باره به قدری محدود است که نمی‌توانیم ادعا کنیم لایه‌های این غارها ظرف چند صد سال روی هم انباشته شده، چند هزار سال یا چند ده هزار سال چون غارهای ایران اکثراً از نوع آهکی بوده و میزان فرسایش و رسوب‌نشینی آنها بیش از غارهای اروپا می‌باشد!

اگر جواب سوال فوق مثلاً چند ده هزار سال باشد یا حتی چند هزار سال که احتمال اولی بسیار ضعیف است، این سوال مطرح می‌شود که انسان نئاندرتال برای حفظ موجودیت خود در محیط زیستی که سهل و آسان نبوده و احتمالاً دچار سرماها و خشکی‌های طاقت‌فرسایی بوده، به چه میزان جمعیت نیاز داشته است؟!

اگر برخی فرضیه‌ها را قبول کنیم مثلاً اینکه در برخی از دره‌های خرم‌آباد فقط یکی دو خانوار زندگی می‌کرده‌اند و بقایای غارها و پناهگاههای صخره‌ای این منطقه ناشی از همان چند خانوار است، چگونه می‌توان پذیرفت که بقای آنها ادامه یافته باشد؟ گذشته از آن کاربرد کلمه خانوار یا خانواده در اینجا چه مفهومی دارد؟ آیا برای انسانهای نئاندرتال در زاگرس می‌توان الگوهای استقراری و معیشتی تعیین کرد؟ آیا همانگونه که بین انسانهای هموساپینس ساپینس تفاوت‌های بارز و قابلیت‌های کمابیش متنوع مشاهده می‌شود، می‌توان گفت که نئاندرتالها نیز چنین مختصاتی داشته‌اند؟!

عده‌ای معتقدند که مجاورت نئاندرتالهای اروپا با انسانهای **Anatomically Modern (Human)** یا **AMH**، هموساپینس ساپینس باعث ارتقاء قابلیت فنی و ذهنی نئاندرتالها شده است و به همین دلیل برخی از آنها توانسته‌اند ابزار و اشیایی در حد انسان‌سازند و در این رابطه بقایای نئاندرتال سن‌سزار را مثال می‌زنند. نئاندرتالها با وجود حجم مغزی زیاد (حتی‌گاه بیشتر از انسانهای هموساپینس ساپینس) نشانه‌ای از ارتقاء کیفی قابلیت‌های مورد انتظار از انسان، از خود بروز نداده‌اند. براساس گزارشهای منتشر شده درباره حفاری غار شانیدر عراق، گفته می‌شود که نئاندرتالها از یکدیگر مراقبت می‌کرده‌اند، اما در همین محوطه اثری از پیشرفت فرهنگی این انسان و حتی مشابه آنچه در مورد انسانهای هموساپینس ساپینس دیده شد، مشاهده نشده است!

در مجموع نحوه استقرار، بافت استقرار و خصوصیات محل سکونت در غارها و یا خارج از غارها هنوز بطور واضح مشخص نشده است مدارکی که بتوان براساس آن روابط اجتماعی انسانهای ساکن در آن سایت‌ها را مورد تحلیل قرار داد هنوز مشخص نشده‌اند. هنوز نمی‌دانیم چگونه که از مدارک شانیدر برمی‌آید آیا انسانهای پارینه‌سنگی میانی در قسمتهای شرقی زاگرس نیز به صورت جمعی زندگی می‌کرده‌اند؟ روابط گروهی و اجتماعی میان آنها چگونه بوده است؟ چه سیستمی در تقسیم کار اجتماعی بخصوص در هنگام شکار در میان آن مردمان وجود داشته است؟ هنر، اعتقادات و سیستمهای زندگی آنها هنوز در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. مدارکی که می‌تواند این گونه سؤالات را پاسخ گوید معمولاً کمتر مورد توجه هستند. اغلب سایت‌هایی که در منطقه زاگرس مورد حفاری و شناسایی قرار گرفته‌اند به عنوان سایت‌های موقت و فصلی نام برده شده‌اند. از چهار سایت کنجی، هومیان، مجموعه سایت‌های هلیلان و وارواسی همه به عنوان سایت‌های فصلی و موقت و یا برای فرایندسازی شکار نام برده شده‌اند. آنچه که طبیعی است منطقه زاگرس در اکثر این مواقع دوره سرما را می‌گذرانده، در این شرایط آب و هوایی انتظار کشف سایت‌های روباز تقریباً

غیرمنطقی بنظر می‌رسد اما وجود غارها و اشکفت‌های متعدد در این منطقه و وجود حیوانات شکاری سردسیر مانند گوزنهای کوهی و غیره این احتمال را می‌رساند، که وجود منابع غذایی فراوان می‌توانسته است جمعیت‌هایی را مورد تغذیه قرار دهد. دامنه کوهستانها در تابستانها نسبتاً کوتاه و اخیر پلیستوسن و چشمه‌ها و رودخانه‌هایی که از ذوب تدریجی برفها حاصل می‌شد، بیشه‌زارهایی را بوجود می‌آورد که محل رفت و آمد حیوانات شکاری بودند. انتظار می‌رود سایت‌های کوچکتری که به عنوان نظاره‌گری و احتمالاً هجوم به طرف حیوانات ایجاد شده بودند در مناطق مختلف بخصوص در مجاورت این‌گونه مناطق وجود داشته باشند. اینگونه سایت‌های کوچک فاقد رفتار سکونتی می‌باشند و ابزارهای سنگی در آنها نیز کاملاً محدود و عملکردی هستند. یک استراتژی مهم در تحقیقات آینده می‌تواند به فعالیت در جهت شناخت و کشف سایت‌های استقرار یاری‌رسان باشد.

بر آیند:

از بررسی مسائل گذشته این آگاهی حاصل می‌شود علیرغم بررسیهایی که حتی به ندرت در قسمت‌های شرقی زاگرس صورت گرفته و هم‌چنین با اطلاعاتی که از حفاریهای موردی در این منطقه بدست آمده است هنوز نمی‌توان یک بازسازی قابل اعتمادی از چگونگی استقرارهای دوره پارینه‌سنگی در این منطقه بخصوص در دوره پارینه‌سنگی میانی به دست داد. عوامل مهم این ناکامی را در موارد زیر می‌توان یافت. ۱- هم در گذشته و هم در حال حاضر مطالعات پارینه‌سنگی در این منطقه در مجموع یک ساختار سیستم و چهارچوب هدفمند و براساس یک استراتژی جهت‌دار صورت نمی‌گیرد. بلکه اغلب به صورت موردی و براساس انگیزه‌های شخصی و یا برای جواب سوالات محدود انجام گرفته و می‌گیرند!

۲- مطالعات اغلب به تیپ‌شناسی ابزارهای مکشوفه سطحی محدود شده، بطوری که نقش سایر عوامل در فرایند شکل‌دهی و تغییرات این ابزارها در زمان و مکان نادیده گرفته می‌شود.

این پدیده باعث می‌شود رابطه بین بستر محیطی و ابزارها از دیده‌ها پنهان مانده و در نتیجه تاریخ‌گذاری پدیده‌ها نیز بصورت کاملاً قیاسی و فرضی صورت گیرد!

۳- عوامل آب و هوایی، جغرافیایی، ژئومورفولوژیکی و زمین‌شناختی و رابطه آنها با یافته‌های باستانشناختی مورد توجه قرار نمی‌گیرند. یافته‌های باستانشناختی جدا از عناصر ساختاری سیستماتیک اطراف آن به‌عنوان هویت اصلی مورد مطالعه قرار گرفته و نقش عوامل گوناگون را که می‌توانند در یک ارتباط ارگانیک در تاریخ‌گذاری و سیر تحول پدیده‌ها مؤثر باشند، نادیده گرفته می‌شوند!

موارد فوق بعلاوه عوامل دیگر نظیر عدم بکارگیری روشهای تاریخ‌گذاری مطلق باعث شده اطلاعات ما از تجمع‌های انسانی این عصر به شدت کاهش یافته و نتیجه مطالعات در حد پیشنهادات فرضی باقی‌مانند!

در این زمینه چند پیشنهاد می‌توان ارائه داد که یکی از آنها حفاری حداقل یک محوطه پارینه‌سنگی مناسب در نقاط نه‌چندان سرد کوهپایه‌ای است و نیاز به امکانات چندی دارد. پیشنهاد بعدی براساس مطالعه الگوهای معیشتی انسانهای نئاندرتال و هموساپینس ساینس یا ABMH اروپا و لوانت و استفاده از آنها برای ارائه الگوهای شاید مناسب‌تر برای معیشت پارینه‌سنگی در زاگرس، قرار دارد. گهگاه نیز که مقایسه‌ای صورت گرفته صرفاً براساس گونه‌شناختی بوده و متأسفانه ثمره جدی در بر نداشته است!

غارشناسی از نظر ترکیبات شیمیایی و کانیهای تشکیل دهنده غارها برای تشخیص میزان فرسایش و رسوب‌گذاری در آنها، با توجه به شرایط آب و هوایی از جمله موارد دیگری است که می‌تواند به تفسیر هرچه دقیق‌تر لایه‌بندی‌های پارینه‌سنگی در غارها مفید باشد!

کسب اطلاعات دقیق از وضعیت جسمانی و قابلیت‌های انسان عصر پارینه‌سنگی براساس مطالعاتی که در اروپا و لوانت انجام شده، چه انسانهای نئاندرتال و چه انسانهای هموساپینس و چه انسانهای هموساپینس ساینس، می‌تواند به قیاسهای ذهنی

Zagros Taurus. Philadelphia: The University Museum, University of Pennsylvania / 75 - 99.
 3 - Dennell, Robin / 1995
 Do Human orifins Lie only in Africa? Nww Evidence from northen Pakistun / Creniun 12.
 4 - Hours. S.J. Francis / 1994
 Western Asia: in the Period of Homo Habilis and Homo Erectus / Historyof Humanity / Vol I / Edited by SJDe Late.
 5 - Hole . Frank / Flannery . Kent / 1967.
 The Prehistory of South Western Iran / A Preliminary Report /Proceeding of the prehistoric society vol xxx III.
 6 - Jelinek / Arthur . J / 1994.
 Western Asia "During the Middle Palaeolithic / History of Humanity / Vol. I / Edited by S.JDe . Late.
 7 - Lindly. John / 1997.
 The Zagros Mountain A Regional Perspective Unpublished Ph.D. Thesis /Arizona state / University.
 8 - Mc Burney C.B.M / 1964.
 Preliminary Report on Stone age Reconnaissance in North - Eastern Iran/ Faculty of Archaeology and Anthropology / Cambridge . No 16.
 9 - Mortensen. Peder, / 1993.
 Palaeolithic and Epipalaeoilthic Sites in the Holailan Valley / NorthernLuristan / In the Palaeolithic Prehistory of the Zagros - Taurvs / olszewski. D.and H. L. Dibble. Philadelphia The Unversity Museum. Philadelphia.
 10 - Piperno / Marcello / 1972.
 Jahrom. A Middle Palaeolithic Site in Fars, Iran / East and West /pubilshed by Instituto Italiano Per IL Medio ED Estremo oriented / Vol . 22.Nos. 3- 4.
 11 - Ruth D. white house / 1983.
 The Macmilan dictionary of Archaeology Press / LTD / London andBasing stoke.
 12 - Smith. Philip E. L. / 1986.
 Palaeolithic Archaeology in Iran / the American Institute of IranianStudies / University of Pennsylvania. Philadelphia.
 13 - Smith . Ph. E. L / 1967.
 Ghari Khar and Ganji Dareh / Iran 5.
 14 - Van Ziest, W and S. Botterna / 1991.
 Late Quaternary vegetation of The Near East Beiheftezum TubingerAtlas / des vorderen Orients. Reihe. A (Naturwissenschaften) Nr 18 / Reichert, Wiesbaden.
 15 - Wright H. E. Jr / 1993.
 Environmental Detetminism in the Near Eastern Prehistory . CurrentAnthropology 34: 459 - 469.
 16 - Young T. C. Jr. and Smith Phillip E. L / 1966.
 Research in The Prehistory of central Western Iran / Science Vol 153.

ما و تشخیص عکس العمل های احتمالی این انسانها در برابر شرایط زیست محیطی متفاوت، کمک نماید!

جامعه پارینه سنگی در نهایت خود آنچنان پیچیده نبوده که نتوان از حدس و گمان و قیاس های ذهنی کمک گرفت. اگر از مطالعات انسان شناسی جسمانی و روانی بتوان فهمید که توانایی های جسمی و ذهنی انسانهای پارینه سنگی میانی و فوقانی در چه حدی بوده و آیا با انسانهای امروزی قابل مقایسه بوده اند یا نه، خود به خود خواهیم توانست از داده های قوم شناختی امروزی استنتاج های ذی قیمتی کسب نماییم. متأسفانه در مورد خاص نئاندرتال هنوز توافق کامل بین انسان شناسان و باستان شناسان وجود ندارد و در این رابطه اختلافات جدی مطرح است. در هر صورت انقراض نئاندرتال و بقایای هموساپینس تلویحاً گویای اختلافات مهمی در وضعیت جسمانی و توانایی های ذهنی این دو گونه می باشد. باتوجه به همین نکته و با در نظر گرفتن پیشرفت هایی که انسان ABMH یا هموساپینس ساینس در عصر پارینه سنگی فوقانی اروپا و لوانت در زمینه پیشرفتهای فنی و هنری و اتخاذ الگوهای استقراری معیشتی پیچیده تر نسبت به قبل داشته، برتری انسانهای هموساپینس ساینس از نظر تطبیق با محیط زیست های مختلف در مقایسه با انسانهای نئاندرتال به اثبات رسیده است!

به نظر نگارنده آنچه که به معیشت و استقرار در دوران پارینه سنگی زاگرس مربوط می شود عمدتاً تحت تأثیر فعالیت نئاندرتالها قرار داشته و شاید از اواسط یا اواخر پارینه سنگی فوقانی ما با نتایج حاصله از فعالیتهای انسانهای هموساپینس ساینس سر و کار داشته باشیم

منابع:

1 - Dibble . H.L / 1984.
 the Mousterian Industry from Bisitun cave (Iran) / paleorient vol 10.2.
 2 - Dibble Harold L / and Simin J. Holdway / 1993.
 The Middle Palaeolithic industry of Warwasi in: D. I. Olszewski and H. L.Dibble eds / The Prehistory of The